

Judicial Justice and Good Governance (Based on the Judicial Characterization of the Criminal Phenomenon)

Nader Alizadeh Seresht¹, Reza Nikkhah Sarnaqi², Siamak Jafarzadeh³

¹ Ph.D. Candidate, Department of Criminal Law and Criminology, Urmia University, Urmia, Iran.
naderalizadesersht@yahoo.com

² Assistant Professor, Department of Fiqh and Law, Urmia University, Urmia, Iran (**Corresponding author**).
r.nikkhah@urmia.ac.ir

³ Associate Professor, Department of Fiqh and Law, Urmia University, Urmia, Iran. s.jafarzadeh@urmia.ac.ir

Abstract

Drawing upon the status of justice as one of the most fundamental indicators of good governance in international development documents and frameworks, this study seeks to explain the relationship between criminal justice and good governance and to analyze the scope and limits of the criminal judge's authority in the process of the judicial characterization of the criminal phenomenon. In this regard, the central question concerns the extent to which, within criminal proceedings, the criminal judge is confined to the explicit wording and concepts of statutory law and the extent to which the judge may, when confronted with emerging manifestations of criminality, provide an appropriate, dynamic characterization that is consistent with social developments, thereby facilitating the fuller realization of justice. This issue is significant because the understanding of the judge's role directly affects the effectiveness of the criminal justice system and its capacity to respond to the evolving needs of society. The research hypothesis posits that the realization of justice within the framework of good governance requires moving beyond a purely passive conception of the criminal judge's role and recognizing an active, guiding, and interpretive function in the process of criminal characterization, while ensuring that such a role is exercised within the framework of the fundamental principles of criminal law and the standards of due process. Employing a descriptive-analytical method and relying on library-based sources, this study examines the theoretical foundations of both the classical and the modern approaches to the authority of the criminal judge and analyzes the practical reflection of these two approaches in light of Iranian judicial practice. The findings indicate that although the traditional approach, based on the principles of the separation of powers and the principle of legality of crimes and punishments, regards the judge merely as an executor of the law, Iranian judicial practice, when confronted with emerging forms of criminal phenomena, has demonstrably moved toward a more modern approach.

Keywords: Criminal Judge; Judicial Characterization; Judicial Decisions; Islamic Republic of Iran; Judicial Justice; Good Governance.

Received: 2025-07-26 ; Received in revised form: 2025-09-19 ; Accepted: 2025-10-18 ; Published online: 2025-12-26

<https://doi.org/10.22034/sm.2022.1986133.1995>

© the authors

<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



عدالت قضایی و حکمرانی مطلوب (بر مبنای توصیف قضایی پدیده مجرمانه)

نادر علیزاده سرشت^۱، رضا نیکخواه سرنقی^۲، سیامک جعفرزاده^۳

^۱ دانشجوی دکتری، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. naderalizadesersht@yahoo.com

^۲ استادیار، گروه فقه و حقوق، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران (نویسنده مسئول). r.nikkhah@urmia.ac.ir

^۳ دانشیار، گروه فقه و حقوق، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. s.jafarzadeh@urmia.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر درصدد است با ابتدا بر جایگاه عدالت به مثابه یکی از بنیادی‌ترین شاخصه‌های حکمرانی مطلوب در اسناد و الگوهای توسعه‌ای بین‌المللی، نسبت میان عدالت کیفری و حکمرانی خوب را تبیین کرده و حدود و ثغور اختیارات دادرسی کیفری را در فرایند توصیف پدیده مجرمانه مورد تحلیل قرار دهد. در این راستا، مسئله اساسی آن است که در قلمرو رسیدگی‌های کیفری، دادرسی تا چه میزان در چارچوب الفاظ و مفاهیم صریح قانون محصور است و تا چه اندازه می‌تواند در مواجهه با جلوه‌های نوپدید بزهکاری، با ارائه توصیفی متناسب، پویا و منطبق با تحولات اجتماعی، زمینه تحقق هرچه کامل‌تر عدالت را فراهم آورد. این مسئله از آن جهت اهمیت دارد که چگونگی تلقی از نقش دادرسی، تأثیری مستقیم بر کارآمدی نظام عدالت کیفری و ظرفیت آن در پاسخ‌گویی به نیازهای متحول جامعه دارد. فرضیه تحقیق بر آن است که تحقق عدالت در بستر حکمرانی شایسته، مستلزم عبور از قرائت صرفاً انفعالی از جایگاه دادرسی کیفری و پذیرش نقشی فعال، هدایتگر و تفسیرگر برای وی در فرایند توصیف جرم است؛ نقشی که البته باید در چهارچوب اصول بنیادین حقوق کیفری و موازین دادرسی عادلانه اعمال شود. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با اتکاء به منابع کتابخانه‌ای، ضمن بررسی مبانی نظری حاکم بر دو رویکرد کلاسیک و نوین در زمینه اختیارات دادرسی کیفری، بازتاب عملی این دو رویکرد را در پرتو رویه قضایی ایران تحلیل کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هرچند دیدگاه سنتی، با ابتدا بر اصل تفکیک قوا و اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، دادرسی را صرفاً مجری قانون می‌داند، اما رویه قضایی ایران در مواجهه با اشکال نوظهور پدیده مجرمانه، به‌نحو محسوسی به سوی رویکردی نوین گرایش یافته است.

واژه‌های کلیدی: دادرسی کیفری، توصیف قضایی، آرای قضایی، جمهوری اسلامی ایران، عدالت قضایی، حکمرانی خوب.

استناد به این مقاله: علیزاده سرشت، نادر؛ نیکخواه سرنقی، رضا؛ جعفرزاده، سیامک (۱۴۰۴). عدالت قضایی و حکمرانی مطلوب (بر مبنای توصیف

قضایی پدیده مجرمانه). *سیاست متعالیه*، ۱۳(۴): ص ۲۳-۴۰. <https://doi.org/10.22034/sm.2022.1986133.1995>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴ ؛ **تاریخ اصلاح:** ۱۴۰۴/۰۶/۲۸ ؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۴/۰۷/۲۶ ؛ **تاریخ انتشار:** ۱۴۰۴/۱۰/۰۵

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

اصل تفکیک قوا از جمله اصولی است که در تجربه زیسته بشری در شمار دستاوردهای بنیانی تفسیر می‌شود. عدم مداخله قوای سه‌گانه در وظایف یکدیگر به منظور کنترل یکی بر دیگری، با هدف عدم تجمع قدرت در دست یک نهاد و عدول از ارزش‌های دموکراتیک طراحی شده است. با این وجود در برخی موارد به علت تخصصی بودن فعالیت‌های هر قوه، نیاز به نوعی آزادی عمل حداقلی قوا می‌باشد. قوه قضائیه که مجری اصلی عدالت‌گستری است، در برخی دوراهی‌ها ممکن است براساس همین میزان آزادی عمل حداقلی آراء خود را تنظیم نماید. استدلال محاکم قضائی اجرای عدالت و حفظ کیان جامعه و در نهایت دستیابی به حکمرانی خوب است. در نتیجه ممکن است در دادرسی‌ها، قضات دست به توصیف و تفسیر قوانین جزائی و پدیده مجرمانه بزنند، تا به یک رویه قضائی عادلانه‌تری دست پیدا کنند. دقیقاً بر همین اساس است که جرم به‌عنوان مقوله‌ای که نظم عمومی جامعه را نشانه می‌رود، همواره در طول تاریخ از نقطه نظر تعریف، مصداق، مقام واضح و نهایتاً شخصی که حق توصیف آن را دارد، مورد مناقشه فلاسفه و حقوق‌دانان بوده و حتی این جدل در آثار ادبی بزرگان نیز رسوخ نموده است. در عصر حاضر که نماد بلوغ تفکرات مرتبط با تقسیم کار سیاسی و تفکیک قوا محسوب شده و عصاره تفکرات فیلسوفان بزرگ همانند ژان ژاک روسو و منتسکیو و سایرین به‌صورت عملی به بار نشسته و اغلب نظام‌های مترقی جهان بنا به اقتضانات منطقی مابین وظایف قوا حائل قرار داده‌اند، لیکن هنوز مسئله مقام صالح برای توصیف پدیده مجرمانه، محلی برای نزاع تلقی می‌گردد و این جدل در حالی شرح و بسط یافته که در مورد مقام صالح برای جرم‌انگاری تقریباً اجماع حاصل شده و پارلمان، به‌عنوان یگانه مقام به رسمیت شناخته شده است؛ اما پس از وضع مقرره جنایی، همواره با حدوث وقایع جدید یا بروز مصادیق نو، تفسیر قانون ناگزیر مطرح می‌گردد و این امر «با وجود ادعای تدوین‌کنندگان قانون و سرمستی آنان از عظمت، جامعیت و صراحت اثری که پدید آورده‌اند، وجود ابهام، اجمال، نقص، سکوت و تعارض در قوانین اجتناب‌ناپذیر است و به هیچ‌وجه نمی‌توان قانونی بی‌نیاز از تفسیر به وجود آورد» (امیدی، ۱۳۹۴: ص ۲۱). هدف پژوهش حاضر تقویت دیدگاه امکان تفسیر قوانین و پدیده مجرمانه برای قضات است. در این راستا، تلاش شده با ارائه مصادیقی از رویه قضایی، راه را برای شرح و بسط نقش واقعی دادرس کیفری در توصیف قضایی پدیده مجرمانه، شناسایی چالش‌ها و ارائه راهکار جهت توسعه نقش هدایتگر رویه قضایی، در راستای دستیابی به عدالت جنایی هموار شود. عدالت جنایی به عنوان بخشی از اجرای عدالت توسط قوه قضائیه در عرصه سیاسی که در آن تفکیک قوا صورت گرفته است، امکان دستیابی به حکمرانی خوب و رسیدن به سطح مطلوبی از عدالت را میسر می‌کند. نقطه کانونی بحث و ایده و فرضیه

اصلی بحث این است که با توجه به اینکه در جمهوری اسلامی ایران دادرس کیفری در توصیف پدیده مجرمانه دارای نقشی فعال، پویا و هدایت‌گر است، فرایند دستیابی به حکمرانی مطلوب وجود دارد و از این منظر از بسیاری از حکومت‌هایی که چنین رویه‌ای را عمل نمی‌کنند، پیش‌روتر می‌باشیم.

۲. اقسام و دامنه تفسیر در علم حقوق

۱-۲. تفسیر قانون براساس سلسله‌مراتبی

در این نوع تفسیر، با توجه به نوع قانون مورد تفسیر که عمدتاً به قانون اساسی و قانون عادی تقسیم می‌گردد، نظر به اینکه قانون اساسی بالاترین سند قانونی هر کشور تلقی شده و تقسیمات آن سهم ارکان از قدرت را مشخص می‌نماید، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۳: ص ۸۰). نظر به اینکه تفسیر این قانون نیز در حکم متن آن تلقی می‌گردد، لذا، اهمیت این تفسیر از نظر حقوقی بسیار بارز بوده و انجام تفسیر قانون اساسی ایران به استناد اصل ۹۸ قانون اساسی برعهده شورای نگهبان است. در نقطه مقابل، تفسیر قوانین عادی قرار دارد که براساس اصل ۷۳ همان قانون برعهده مجلس شورای اسلامی است و از نظر قدرت اجرایی در مرتبه پایین‌تری قرار دارد (نوریها، ۱۳۹۲: ص ۵۷). در این تقسیم‌بندی برای قضات جایگاهی در نظر گرفته نشده، هرچند ذیل اصل اخیرالذکر به امکان تفسیر توسط قضات اشاره و آن را مانع‌الجمع با تفسیر مقنن اعلام نموده، لیکن، به جهت اینکه تفسیر قضایی در مقام اجرایی ارائه می‌گردد و تفسیر شورای نگهبان و مجلس در مقام وضع قاعده است، لذا، حوزه ارائه تفسیر متمایز می‌باشد.

۲-۲. تفسیر براساس مقام واضع

یک تقسیم‌بندی مشهور دیگر این است که شخص حقیقی یا حقوقی برحسب شغل یا جایگاه خود مبادرت به تفسیر می‌نماید:

(۱) تفسیر مقام واضع قانون در مقام رفع ابهام مقرره قبلی خود که با لحاظ اینکه مقام واضع که معمولاً پارلمان هر کشوری است، اختیار ایجاد مقرره را دارد، به طریق اولی اختیار تفسیر و رفع ابهام را نیز دارا است. لیکن، در مقوله قوانین جزائی، به لحاظ برخورد با آزادی‌های اشخاص و ممنوعیت عطف بماسبق شدن قوانین کیفری، اختیارات مقنن تحدید می‌شود. این نوع تفسیر نزد حقوق‌دانان از مقبول‌ترین تفاسیر تلقی می‌گردد؛ زیرا جهت احراز نظر مقنن مطمئن‌ترین راهکار است (رحیمی، ۱۳۹۱: ص ۱۵). لیکن، در این مقوله نیز تردیدهای ایجاد شده بدین نحو که با تغییر نمایندگان ادوار قبلی ممکن است نظر نمایندگان جدید متفاوت باشد و از سوی دیگر با تغییر نسل افکار تغییر می‌یابد، لذا، قوانین قبلی سالیان سال و بر نسل‌های متفاوت

حکومت واحد می نمایند. در پاسخ به این ایرادات موانع عملی تغییر در مقررات قبلی و عدم امکان پاسخ به مسائل مستحدثه در صورت درگیری برای تغییر قوانین سابق بیان شده است (اردبیلی، ۱۳۸۸: ص ۴۴).

۲) تفسیر استاد در مقام آموزش علم حقوق: دکترین حقوقی با ارائه نظرات تفسیری، ابهامات قوانین را برطرف می نمایند و به نوعی چراغ روشنایی بخش رویه قضایی محسوب می گردند. نقش اساتید زمانی پررنگ تر می شود که لوائح قضایی قبل از لازم الاجرا شدن در بوته نقد قرار خواهد گرفت (هاشمی، ۱۳۸۹: ص ۳۳) و نقاط ضعف و قوت آن قبل از درگیر شدن در اتاق های محاکم دادگستری نمایان، و مقنن در جهت رفع ابهام آن اقدام می نماید. نمونه بارز این مورد در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به منصف ظهور رسید؛ زیرا قانون در تاریخ ۴ اسفندماه به تصویب رسید و زمان اجرایی شدن آن ۶ ماه تعیین شد. لیکن، قبل از آن در تاریخ ۲۴ خردادماه مورد اصلاح قرار گرفت، بی شک نقد حقوق دانان قبل از اجرای قانون در این تصمیم مقنن بی تأثیر نبوده است (عرفانی، ۱۳۷۳: ص ۴۵).

۳) تفسیر دادرس در مقام قضاوت: این نوع تفسیر نسبت به دو تفسیر دیگر دو نکته برجسته دارد؛ تفسیر ارائه شده توسط دادرس کیفری جنبه کاربردی دارد و در مقام گره گشایی از موضوع مستحدثه و انطباق عمل ارتكابی با قوانین موضوعه و اصول حاکم بر حقوق کیفری ارائه می گردد، درحالی که تفسیر مقنن و دکترین در اکثر موارد در فضایی کاملاً تئوریک و فارغ از دغدغه های شغل قضا و احقاق انجام می شود که نوعاً این ویژگی باعث آشنایی دادرس با چالش های جدید و به کارگیری قوه استدلال وی در پاسخ به مسئله می گردد که همین اقتضانات موجب تقویت پذیرش دادرس فعال در امر توصیف قضایی پدیده مجرمانه می شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ص ۳۹۹). نکته دیگر لازم الاتباع بودن تفسیر قضایی به صورت خاص است؛ بدین معنا که ارائه هر نوع تفسیری توسط دادرس کیفری ناگزیر موجب ورود به حقوق احدی از اصحاب دعوا می گردد که در این میان حقوق متهم از اهمیت بیشتری برخوردار است (گلدوزیان، ۱۳۸۸: ص ۶۶). به طور مثال، ماده (۲) قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ مقرر می دارد که: «هر کس به نحوی از انحا امتیازاتی را که به اشخاص خاص به جهت داشتن شرایط مخصوص تفویض می گردد، نظیر جواز صادرات و واردات و آنچه عرفاً موافقت اصولی گفته می شود، در معرض خرید و فروش قرار دهد و یا از آن سوء استفاده نماید و یا در توزیع کالاهایی که مقرر بوده طبق ضوابطی توزیع نماید، مرتکب تقلب شود و یا به طور کلی مالی یا وجهی تحصیل کند که طریق تحصیل آن فاقد مشروعیت قانونی بوده است، مجرم محسوب می شود...». در رابطه با تفسیر این ماده، علی رغم سکوت مقنن در ارائه نظریه تفسیری، لیکن از سوی دکترین دو نظر متفاوت ارائه شده است؛ یک نظر این ماده را جهت پوشش خلأ های قانونی در جرایم

علیه اموال و مالکیت مناسب دانسته و در صورت عدم انطباق ارکان جرم با جرایم متداول مالی، با این ماده می‌توان متهم را مجازات نمود (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲: ص ۱۲۰). در نقطه مقابل، این عقیده ترویج می‌گردد که صدر ماده (۲) قانون فوق‌الذکر بر ذیل آن حکومت می‌نماید و صرفاً اموالی که از طریق خاص جهت صادرات و واردات و غیره در دسترس متهم قرار می‌گیرد، مشمول ماده قرار گرفته و قید انتهایی ماده باید تفسیر مضیق گردد (آقای نیل و رستمی، ۱۳۹۹: ص ۱۴۰). حال در رویه قضایی هر دو دیدگاه دکترین رایج و متداول است و تفسیر دادرس به صورت مطلق سرنوشت اصحاب دعوا را مشخص می‌نماید، امری که نقش قاضی کیفری را برجسته کرده و به صورت موردی و با لحاظ شدت عمل ارتكابی، میزان خسارات وارده به بزه‌دیده و اصول حاکم بر توصیف عمل ارتكابی در برگزیدن تفسیر نقش دارد. لیکن، بی‌نیاز از آسیب‌شناسی نیست و اهمال مقنن در ارائه تفسیر و سپردن آن به دادرس نباید مغفول بماند.

۳. جایگاه تفسیر در قوانین جنایی

تفسیر در علم حقوق از ابزارهای اولیه این علم تلقی می‌گردد؛ لیکن در صورت ژرف‌اندیشی نسبت به موضوع، مشخص می‌گردد که در غایت امر دادرسان محاکم هستند که مبادرت به تفسیر می‌نمایند و سایر اشخاص و شهروندان به صورت غیرمستقیم در ارتباط با متون حقوقی احتیاج به تفسیر و تطبیق دارند. در این میان جایگاه حقوق جزا از دو زاویه برجسته‌تر از سایر رشته‌های علم حقوق است. از یک‌سو، حقوق کیفری در سطح بین‌المللی به عنوان کارنامه عملکرد یک حکومت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و از منظر علم جامعه‌شناسی حقوقی، سنجه موفقیت و شکست یک ایدئولوژی حاکمیتی علم جزا است؛ زیرا بسیاری از اصول بنیادین آن همانند منع شکنجه، منع بازداشت خودسرانه، حق دسترسی به وکیل و غیره امروزه به لحاظ ارتباط تنگاتنگ و بی‌بدیل با مباحث حقوق بشری، جزو اسناد بین‌المللی سازمان‌های جهانی همانند سازمان ملل است (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۹۸: ص ۱۰۰). لذا، تفسیر ناصواب از قوانین جنایی موجب خدشه‌دار شدن حکومت‌ها می‌گردد و به همین علت است که حقوق جزا در تقسیم‌بندی‌های متداول، زیرمجموعه حقوق عمومی قرار می‌گیرد. از بعد دیگر، نوع مکانیسم حاکم بر روح حقوق کیفری که ضمانت اجراهای سنگین علیه تمامیت آزادی‌های انسان مقرر داشته و به صورت مستقیم در ارزشمندترین مواهب انسانی محدودیت ایجاد می‌نماید که سلب حیات انسان بالاترین حد برخورد بین حقوق کیفری و شالوده زندگی بشریت تلقی می‌گردد، موجبات حساسیت فوق‌العاده این گرایش از حقوق گردیده است؛ به طوری که تفسیر نصوص جزایی نیز انشعاب و عملکرد منحصر به فردی را می‌طلبد. در سایر گرایش‌های حقوق نیز کمابیش حقوق شهروندان

با حاکمیت دچار اصطکاک می‌گردد؛ به طور مثال، در مباحث مربوط به مالیات، نظام‌وظیفه عمومی، سلب مالکیت اشخاص توسط دولت بنا به اختلافات ملکی و غیره. لیکن، شدت و حدت این موضوع در حقوق کیفری به مراتب بالاتر از سایر گرایش‌ها است (محسنی، ۱۳۹۶: ص ۳۲۶). علمای علم حقوق جزا روش‌های تفسیری مختلفی را در طول عمر حقوق جزای نوین که عمدتاً مبدأ آن را از زمان سزار بکاریا و پذیرش اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها می‌دانند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۸: ص ۶۷)، پیشنهاد و به کار بسته‌اند؛ به‌طوری‌که امروزه مزایا و معایب هر یک از این روش‌ها عیان است. لیکن، در راستای واکاوی جایگاه دادرس کیفری در توصیف پدیده مجرمانه، به‌صورت مختصر روش‌های تفسیر در علم جزا مرور می‌گردد.

۳-۱. تفسیر مضیق

در نهضت‌های نخستین تفسیر قوانین، عده‌ای از حقوق‌دانان به‌شدت معتقد به این اصل بودند که الفاظ قوانین کیفری بایستی عیناً توسط قاضی مورد اجرا قرار گیرد، به‌طوری‌که «منتسکیو سخت طرفدار این سبک تفسیر بود، وی معتقد بود که قضاوت بلندگویان قانون هستند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۴: ص ۴۳)، از زبان آنها نباید چیزی جز مقررات قانون خارج گردد و قضاوت نیز چیزی جز بیان یک حکم قانونی نمی‌باشد». طرفداران این نوع تفسیر، به اصل تفکیک قوا استناد می‌نمایند و معتقدند: «قاضی نمی‌تواند خود را جانشین مقنن دانسته و به جانشینی وی اقدام نماید» (محسنی، ۱۳۹۶: ص ۳۳۲). منتقدین این نوع تفسیر در یک زاویه به‌درستی به کاستی‌های آن اشاره نموده و نقش مقنن و دادرس را در کفه ترازو قرار داده و پذیرش این نوع از تفسیر را موجب انفعال دادرس دانسته و در نقد آن بیان داشته‌اند (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۹: ص ۷۷) که «لازمه قبول این اصل تنزل فوق‌العاده مقام قاضی و اعتلای زیاده از حد مقام مقنن است، در چنین روشی قاضی به‌صورت مقسّم اتوماتیک و خودکار قانون درآمده و وظیفه وی به حداقل تنزل داده می‌شود» (محسنی، ۱۳۹۶: ص ۳۳۲). در بطن نظر موافقان و مخالفان تفسیر قوانین جزایی، دغدغه حاکم بر سؤال اصلی این پژوهش عیان می‌گردد. در تقابل بین دادرسی منفعلانه بدون لحاظ تحولات اجتماعی پیرامون موضوع و نقش فعال دادرس در انطباق عمل ارتكابی با قوانین قدیمی و ایجاد پیوند بین آنها به‌مثابه اضافه نمودن نهال‌های نو به تنه قدیمی قانون می‌ماند امری که از جذابیت حقوقی بسیاری برخوردار است. یکی از حقوق‌دانان به‌نام معاصر نیز با مقایسه تفسیر در قوانین مدنی و کیفری نسبت به موضوع تفسیر مضیق قوانین کیفری چنین اظهار داشته: «این خصوصیت را همگان باور دارند که علی‌رغم ضرورت تفسیر در حقوق کیفری، باید با احتیاط بیشتری به آن پرداخت و از لغزش و انحراف ظواهر نصوص یا معانی مستقیم قواعد پرهیز کرد» (خدابخشی،

۱۳۹۲: ص ۱۲۳). علی‌رغم اشاره به اشتراک مضیق بودن تفسیر در حقوق مدنی و کیفری در مقام برخورد با استثناهای یک قاعده، چنین نتیجه‌گیری نموده‌اند که «منطق حاکم بر تفسیر محدود و مضیق، در حقوق مدنی و کیفری یکی است و از این حیث نمی‌توان تفاوتی احساس نمود؛ لکن، در مجموعه حقوق کیفری، صرف‌نظر از تک‌تک قواعد آن، در مقایسه با مجموعه حقوق مدنی، در حالت خلاف اصل قرار دارد. بنابراین، محدودیت تفسیری بیشتری، آن را احاطه می‌کند» (خدابخشی، ۱۳۹۲: ص ۱۲۵).

۳-۲. تفسیر قیاس محور قوانین جنایی

پیشرفت روزافزون تکنولوژی و تغییر در وسایل ارتکاب جرم باعث شده که همواره مقنن یک قدم از مجرمین در زمینه اشراف به شکاف قوانین جلوتر باشد و از مفرهای خلاصی از محاکمه به سود خویش بهره ببرد. عده‌ای از اندیشمندان در راستای صیانت از کیان نظم عمومی جامعه و مقابله بهنگام با مجرمین، تفسیر از طریق قیاس توسط دادرس را پیشنهاد و ترویج نموده‌اند؛ بدین نحو که «در این سبک تفسیر، به قاضی اختیار داده می‌شود که اعمال ضداجتماعی را که قانون به طور صریح تعیین ننموده، با جرائم پیش‌بینی شده در قانون مقایسه کرده و هرگاه وجه شباهتی بین آنان پیدا کند، همان مجازات را درباره مرتکب اعمال نماید» (محسنی، ۱۳۹۶: ص ۳۳۴). این شیوه تفسیر، در حقوق اسلام نیز رواج دارد و در بین انواع قیاس علی‌رغم اختلاف نظر فقها، لیکن قیاسی که علت وضع دو حکم مشخص باشد که اصطلاحاً قیاس مستبطل‌العله نامیده می‌شود، در فقه امامیه به رسمیت شناخته شده است (محمدی، ۱۳۸۸: ص ۲۱۰). نکته قابل‌توجه در خصوص اندیشمندان حامی این نوع تفسیر، نوع حکومت‌ها و نظام‌های سیاست جنایی حاکم بر آن است، بدین نحو که در تقسیم‌بندی سه نوع سیاست جنایی، فراگیر مطلق، فراگیر و جامعوی یا لیبرال وجود دارد که در نظام‌های فراگیر مطلق، اصل قانونی‌بودن جرم و مجازات و به تبع آن تفسیر قوانین جنایی، تماماً در راستای اهداف هیئت حاکمه تفسیر می‌گردد و تفسیر آزاد جهت نظر مقنن یا گره‌گشایی از مسائل مستحدثه، محلی از اعراب ندارد. اکثر حامیان تفسیر از طریق قیاس جهت حفظ منافع عالیه نظام‌هایی که تک‌صدایی رواج تام دارد، این نوع تفسیر را ترویج می‌نمایند؛ به طور مثال، شوروی سابق یا آلمان نازی با به‌کارگیری عبارات کلی، جرم را تعیین و تفسیر آن را نیز برعهده دادرس می‌گذاشتند (باهری، ۱۳۸۴: ص ۱۴۵). خوشبختانه در عصر کنونی نظام‌های مبتنی بر این تفسیر بسیار اندک یا روبه زوال هستند. در نظام اقتدارگرا، با پذیرش اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها و تفسیر در راستای حفظ نظم عمومی، به‌ظاهر موافقت می‌گردد، لیکن تا جایی که اهداف عالیه هیئت حاکمه دچار خدشه نگردد، تفاوت اساسی این نظام با نظام فراگیر مطلق در حفظ

ظواهر و احترام به اصول حقوق جزا در حدی که با بررسی نخستین یک‌جانبه‌گرایی مشهود نیست و نهایتاً نظام‌های لیبرال یا جامعی قرار دارند که تفسیر قوانین جنایی صرفاً در جهت حفظ نظم عمومی و مقتضیات زمان ملاک است و هیئت حاکمه کم‌ترین مداخله را در پاسخگویی به جرم دارد. تفسیر از طریق قیاس، امروزه طرفداران چندانی ندارد و در بین مکاتب حقوق کیفری نیز صرفاً مکتب تحقیقی با تلقی اینکه مجرم بیمار است و قاضی همانند پزشک بایستی در تجویز دارو فراغ‌بال داشته تا بتواند بیمار را درمان نماید، اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها را طرد و قیاس را جایگزین آن نمودند که با افول این مکتب، تئوری تفسیر قیاسی نیز به بوته فراموشی سپرده شد.

۳-۳. تفسیر موسع یا منطقی

اندیشمندان پس از تجربه دو شیوه تفسیر که از نظر تاریخی مقدم بر تفسیر منطقی یا موسع قوانین کیفری هستند، با درک این مطلب که هدف از وضع قانون، رفع نیازهای زمانه خویش است و غایت حقوق کیفری نیز در وهله اول حفظ نظم عمومی و در مرحله بعد در صورت برهم خوردن اعاده نظم عمومی است، حال با اتخاذ شیوه تفسیر مضیق، قطار پویای حقوق کیفری در همان ایستگاه تقنین نخستین از حرکت بازمی‌ایستد؛ متقابلاً سرعت شتابنده اجتماع متروک می‌ماند و از سوی دیگر با پذیرش تفسیر قیاس محور، دادرس به‌جای مقنن بر کرسی قضاوت، عمل مباح از ممنوع را تعیین و مجازات می‌نماید؛ امری که دستاورد سالیان دور اندیشمندان معتقد به تفکیک قوا را بر باد می‌دهد و عامه مردم را در مقابل خودسری قضات قرار داده و پارلمان یک‌سره در فرایند تقنین حذف می‌گردد. لذا، در راستای رفع این بن‌بست با توجه به این اصل که منطوق قانون بزرگ‌ترین راهنما و منبع حقوق جزاست و قاضی نباید بدون آنکه یک ضرورت واقعی ایجاد کند، از چهارچوب قانون تجاوز نماید، ولی واقعیت‌های اجتماعی ایجاب می‌نماید که قاضی منظور و مقصود حقیقی را درک نموده و آن را مورد عمل قرار دهد. شاید در نگاه ابتدائی این نوع توجیه با اصول دیگر حقوق کیفری همچون لزوم تفسیر به نفع متهم در تعارض باشد؛ اما باید این توهم را از ذهن شست؛ زیرا شک در دلایل موجب تفسیر به نفع متهم است. مقوله تفسیر باید در راستای اهداف کلی حقوق جزا صورت گیرد. حقوق‌دانان به‌نامی همچون دکتر باهری (۱۳۸۴) و علی‌آبادی (۱۳۷۵) در راستای تبیین این‌گونه تفسیر، به مثال قانون حفظ و کنترل راه‌آهن فرانسه اشاره می‌نمایند که در آن تعقیب متهم در شرایطی «که ترن کاملاً توقف کرده» را منع نموده و اتفاقاً در پرونده شخصی که ترن کاملاً توقف کرده، از قطار پیاده شده و مورد تعقیب قرار گرفت. رویه قضایی فرانسه با ارائه تفسیری که مقصود مقنن این نبوده و بلکه شخص مذکور در راستای اهداف

مقنن گام برداشته، رأی بر برائت صادر نمود و مورد تأیید دیوان عالی فرانسه نیز قرار گرفت (علی آبادی، ۱۳۷۶: ص ۲۱۲). این رأی قدیمی دیوان عالی فرانسه به عنوان یکی از برجسته ترین مثال های تفسیر منطقی قوانین جزایی در کتب حقوق جزا مورد استناد قرار گرفته است. خوشبختانه در رویه قضایی ایران نیز اخیراً قضات با فاصله گرفتن از تفاسیر سنتی و با تأسی از روح عدالت و اهداف عالیه حقوق کیفری، به بسط و گسترش تفسیر منطقی کمک نموده اند که در ادامه به چند نمونه از مسائل روز و تفاسیر به عمل آمده اشاره می گردد.

در سال های اخیر کشور ایران و بسیاری از کشورهای دیگر با پدیده نوظهور شیوع انواع قماربازی در فضای مجازی دست و پنجه نرم می نمایند. قماربازی در قوانین موضوعه ایران با لحاظ سابقه فقهی که اغلب در قسمت متاجر بدان اشاره شده، در سال ۱۳۷۵ و در ماده ۷۰۵ با این عبارات کلی جرم انگاری شده که «قماربازی با هر وسیله ای ممنوع و مرتکبین آن به یک تا شش ماه حبس محکوم می شوند...». حال با گذشت ربع قرن از تقنین این قانون و در جامعه کنونی در جهت تفسیر عبارات کلی این ماده اگر از روش تفسیر مضیق بهره گرفته شود، عبارت «هر وسیله ای» در متن ماده باید در کالبد جسم زمانه خودش ریخته شود و صرفاً وسایل متداول قمار دهه هفتاد شمسی شامل ورق و طاس و غیره در طیف جرم انگاری قرار گیرد؛ در حالی که اقتضائات زمانه کنونی با پیشرفت وسایل رایانه ای می طلبد که مصادیق این وسایل گسترش یابد؛ ولی ذات این تفسیر چنین جهشی را نمی پذیرد، از سوی دیگر، در صورت تفسیر از طریق قیاس نیز راهگشا نیست؛ زیرا عبارات ماده گویا و روشن بوده و قیاس صرفاً در موارد ابهام و تردید است، به تعبیری اطلاق و عموم ماده جایی برای تفسیر نمی گذارد و صرفاً تطبیق عمل با جرم دچار اشکال می گردد که در این میان نقش دادرس به عنوان یگانه مقام صالح و صاحب اختیار، جهت ایجاد موازنه بین ضروریات زمان و حفظ اهداف عالیه حقوق جزا مشخص می گردد و ارائه یک تفسیر منطقی موجب حل و فصل مشکل خواهد شد. در یک نمونه عینی با اعلام جرم معاون دادستان عمومی و انقلاب شهرستان سقز مبنی بر قماربازی از طریق شرط بندی بر سر قیمت طلای جهانی در فضای مجازی، موضوع جهت بررسی به دادیار شعبه چهارم همان دادسرا ارجاع می گردد و نهایتاً با انجام تحقیقات مقدماتی، قرار نهایی جلب به دادرسی به شماره دادنامه ۱۴۰۰۴۸۳۹۰۰۱۲۱۲۳۱۹ علیه متهم صادر شده و در توجیه جرم انگاری عمل، استدلال شده که «قماربازی اطلاق داشته و وسیله و بستر موضوعیت ندارد» و در ادامه جهت تکمیل این استدلال و ارائه تفسیر منطقی در بستر زمان، بدین گونه نظر خویش را تحکیم نموده که «لکن در خصوص رفتار کانال های مورد اشاره، با عنایت به اینکه رفتار ارتكابی مشخصاً ایجاد بستری برای معاملات به صورت شرط بندی بر سر قیمت انس طلای جهانی بدون هیچ گونه معجز از ارگان های ذی صلاح، شکلی نوین از قمار بوده و محدود پنداشتن

قمارخانه به فضایی فیزیکی و عینی، با توجه به شیوع قماربازی مجازی در روزگار کنونی، به شیوه‌هایی چون شرط‌بندی بر سر قیمت ارز و طلا، نتایج مسابقات ورزشی و موارد مشابه، با فلسفه جرم‌انگاری این بزه در تعارض است». به کارگیری کلمات مشخص شده در متن قرار نهایی، همگی در جهت ارائه یک تفسیر منطقی و دور شدن از تفسیر مضیق ارزیابی می‌گردد، امری که نوید باز شدن راه تفسیر منطقی را با دستان پرتوان قضات کیفری می‌دهد و نهضتی که سابقاً رگه‌هایی از تئوری به آن اختصاص داده شده بود؛ اما این تئوری در نظام حقوقی ایران جایی نداشت و حقوق‌دانان در کتب خود کمتر مثالی از رویه قضایی ایران ذکر می‌نمودند، لیکن هم‌اکنون مثال‌های متعددی در دسترس است که با نقد و بررسی آن می‌توان با تئوریزه نمودن آن، به صورت بومی رویه قضایی مستحکمی ایجاد نمود.

نمونه دیگری که اخیراً موجب ارائه تفسیری نو از قوانین قدیمی گردیده، رواج پدیده استخراج رمزارز از طریق دستگاه‌های ماینر است که با شیوع گسترده آن موجب لطمه به تأسیسات برق و خاموشی در نقاط مختلف کشور شده، امری که حقوق‌دانان و قضات را به تکاپو انداخته، تا با واکاوی قوانین موضوعه کیفری، ضمانت اجرای قوی و قابل توجهی برای متعبدیان بیابند. رویه قضایی در این زمینه هنوز به وحدت مطلوب نرسیده، اما در حال حاضر قضات عموماً به چهار قانون متفاوت از دهه ۵۰ هجری شمسی، اواسط دهه ۷۰، اواخر قرن گذشته (سال ۱۳۹۶) استناد می‌نمایند، درحالی‌که هیچ یک از قوانین، گوشه چشمی نیز به پدیده مخرب استفاده از برق برای استخراج رمزارز نداشته‌اند و با منطق حاکم بر تفسیر مضیق قوانین، عملاً بایستی حکم برائت برای مرتکبین صادر نمود، درحالی‌که شدت عمل ارتكابی بسیار مخرب و فراگیر است. در صورت پذیرش قیاس نیز اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها نادیده گرفته می‌شود و تالی فاسد بسیاری به دنبال دارد و نهایتاً قانون‌گذاری جدید نیز به عطف بماسبق نشدن قوانین کیفری (اصل ۱۶۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی و ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲) مواجهه می‌گردد و بایستی مرتکبین را بلاقید آزاد نمود. راهکار موضوع دوباره به دستان دادرسان است که به قوانین کهنه جانی تازه ببخشند و امنیت انرژی جامعه را تأمین نمایند. این مهم در حال حاضر به صورت پراکنده در اقصی نقاط ایران انجام می‌پذیرد، به طوری که برخی از قضات با استناد به قانون مجازات اخلاگران در صنایع مصوب ۱۳۵۳/۰۲/۰۲ مشخصاً ماده (۳) آن که مقرر می‌دارد «هرکس عمداً به قصد اخلاص یا خرابکاری عملی کند که موجب تعطیل و از کار افتادن تمام یا قسمتی از واحدها و تأسیسات مذکور در ماده (۱) شود، بدون منتهی به انهدام تمام یا قسمتی از آنها گردد به ... محکوم می‌گردد». ایرادی که منتقدین نسبت به قائلین این نظر می‌گیرند، بدین نکته برمی‌گردد که در مصادیق ماده (۱) قانون فوق‌الذکر، صراحتاً نامی از تأسیسات برق ذکر نگردیده و قائلین در پاسخ

معتقدند که در دل «مراکز تولید نیرو» که برق نیز جزو نیرو محسوب می‌شود، تأسیسات برق نیز گنجانده شده و از سوی دیگر ذکر عبارت «از قبیل کارخانه‌ها» دلالت بر تمثیلی بودن مصادیق دارد و به اقتضای زمان کنونی شامل استفاده غیرمجاز از برق و آسیب به تأسیسات آن نیز می‌شود. در این پژوهش مجال بیشتری برای نقد و بررسی این دیدگاه وجود ندارد، لیکن ارائه تفسیری نو از قانونی که نزدیک به نیم قرن گذشته حیات حقوقی یافته و درگیر نمودن دادرس برای تطبیق عمل ارتكابی با قانون، جلوه زیبایی از پویایی حقوق جزا و نقش توصیف قضایی پدیده مجرمانه ایجاد می‌نماید که برقراری توازن بین اهداف عدالت کیفری همچون حفظ نظم عمومی از یک سو و حقوق دفاعی اصحاب پرونده، بویژه متهم، دو سوی این ترازو را تشکیل می‌دهند که انجام این وظیفه خطیر برعهده قضات است.

در توصیف قضایی دیگری، عمل ارتكابی از مصادیق ماده ۶۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ که مربوط به تخریب تأسیسات عمومی است که مقرر می‌دارد «هر کس در وسایل و تأسیسات مورد استفاده عمومی از قبیل شبکه‌های آب و فاضلاب، برق، نفت، گاز ... مرتکب تخریب یا ایجاد حریق یا از کار انداختن یا هر نوع خرابکاری دیگر شود»، در این تفسیر قضایی با برداشت از عبارت انتهایی ماده و نظر به اینکه تأسیسات برق نیز در صدر جزو مصادیق قید شده و سوءاستفاده از انشعاب برق موجب اخلال در شبکه توزیع می‌گردد، عمل ارتكابی را مشمول ماده تلقی می‌نمایند. در نقد این تفسیر به سختی احراز رابطه سببیت بین فعل مرتکب و اخلال به وجود آمده از یک سو و وجود اسباب متعدد دیگر همچون کم‌آبی، اهمال در ساخت نیروگاه و غیره اشاره می‌گردد و ضمناً منتقدین بر این باورند که مصادیق خرابکاری بایستی عینی، فیزیکی و مستقیم بر تأسیسات اعمال گردد، نه اینکه نتیجه استفاده بیش از حد از برق، موجب اخلال شود. لیکن، در این جدال نیز رگه‌هایی از تقابل بین دو دیدگاه تفسیر مضیق و منطقی در برداشت نسبت به عبارات ماده به چشم می‌خورد، اما شدید بودن مجازات این ماده سبب رویگردانی اکثر قضات جهت تطبیق عمل با جرم گردیده و در تفسیری متعادل‌تر، عمل ارتكابی با تخریب ساده، ماده ۶۷۷ قانون اخیرالذکر را که مقرر می‌دارد «هر کس عمداً اشیای منقول یا غیرمنقول متعلق به دیگری را تخریب نماید، یا به هر نحو کلاً یا بعضاً تلف نماید و یا از کار اندازد»، انطباق بیشتری دارد و با توجه به اصلاحات قانون کاهش حبس تعزیری که تخریب تا ۱۰ میلیون تومان را شامل جزای نقدی دانسته، با توجه به شدت عمل ارتكابی و میزان برق مصرفی، به مجازات افزوده می‌گردد و این شیوه کیفری با عدالت انطباق بیشتری دارد، نهایتاً، در تفسیر قضایی دیگری قضات با استنباط از ماده (۱) قانون مجازات استفاده‌کنندگان غیرمجاز از انشعابات آب، برق، گاز و فاضلاب که مقرر می‌دارد «هر شخصی بدون دریافت انشعاب قانونی آب، برق، گاز و شبکه فاضلاب و اشتراک

خدمات ارتباطی و فن‌آوری اطلاعات، مبادرت به استفاده از خدمات مذکور نماید و یا با داشتن انشعاب مبادرت به استفاده غیرمجاز نماید به ... محکوم می‌گردد»، با لحاظ عبارت آخر ماده که به صورت مطلق استفاده غیرمجاز نماید را مورد نظر قرار داده و استفاده از ماینرها عموماً خارج از توان مصارف خانگی تعریف گردیده و در مصارف غیرخانگی نیاز به اخذ مجوز خاص دارد، لذا، عمل ارتكابی با این ماده منطبق است. به نظر می‌رسد، با لحاظ بند (پ) ماده (۱) آیین‌نامه اجرایی همین قانون مصوب ۱۴۰۰/۵/۲ نیز به تعریف غیرمجاز بدین گونه بوده که «با وجود داشتن انشعاب یا اشتراک، برخلاف مقررات مربوط، از خدمات مذکور استفاده کنند»، این تفسیر از نظر منطق حقوقی با اصول سازگاری بیشتری دارد و از زاویه تاریخ تصویب نیز در جهت احراز نظر مقنن نیز امکان بیشتری دارد که عمل مورد نظر قرار گرفته و مجازات جرم ارتكابی (جزای نقدی) با توجه به انگیزه مالی مرتکبین، بازدارندگی بیشتری داشته باشد؛ هرچند رویه قضایی تاکنون در این زمینه به انسجام نرسیده، لیکن رویه غالب برای مصرف غیرمجاز دستگاه ماینر، به این ماده استناد می‌نمایند و برای خود دستگاه ماینر نیز قائل به جرم نبودن هستند. دو نمونه فوق‌الذکر که مصادیق آن به غایت فراوان است، مصادیقی از تلاش دادرسان جهت ارائه تفاسیر نوین از قوانین موضوعه برای حفظ نظم عمومی و به طور غیرمستقیم پیشبرد نگرش جدید در مورد نقش دادرس در توصیف پدیده جنایی تلقی می‌گردد. این موارد نشان می‌دهد که با تفسیر توسط دادرس، امکان دسترسی به حکم عادلانه‌تر در موارد مربوط به حقوق عامه، میسر می‌شود. بر این اساس و مواردی که ذکر شد، روشن می‌شود که یکی از لوازم حکمرانی مطلوب، آزادی عمل دادرس در توصیف پدیده مجرمان است.

۳-۴. جایگاه دادرس کیفری در توصیف قوانین جنایی

نقش دادرس در مواجهه با پدیده مجرمانه در طول تاریخ فرازونشیب بسیاری را پشت‌سر گذاشته، به طوری که دادرس تا پیش از حقوق کیفری نوین و ظهور سزار بکاریا، نقشی بسیار فعال و مطلق داشت و اغلب وظیفه دادرسی برعهده پادشاه و یا شخص منصوب به وی بود و این نقش عاری از جانب‌داری سیاسی نیز نبود؛ اما با ظهور جنبش‌های نوین و پذیرش اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها، نقش دادرس به شدت فروکاسته شد، به طوری که مقام دادرس صرفاً به مجری قوانین پارلمان محدود گردید و علت این امر نیز خودکامگی سیاق قضات در سرکوب نمودن آزادی اشخاص جامعه بود که همین امر باعث شد تا مهار این قدرت با تعیین مصادیق جرم و آگاه نمودن مردم نسبت به حقوق و تکالیف خویش، با نظارت پارلمان، دادرس نقش مفسر قوانین را بازی نماید. لیکن، بروز مشکلات بعدی در جوامع و اقتضات زمان سبب شد که

جایگاه دادرس فراتر از کنشگر صرف بازتعریف شده و نقشی فعال و پویا در نظر گرفته شود، به طور کلی، سه عامل موجب تغییر نقش دادرس در فرایند رسیدگی جنایی شده که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

۳-۴-۱. صعوبت تصویب قانون

امر قانون‌گذاری فرایند پیچیده و تخصصی تلقی می‌گردد؛ به‌نحوی که با ظهور یک پدیده جدید، به صورت عاجل بایستی نسبت به آن اندیشیده شده و راهکار ارائه شود. فرایند تدوین لوایح و طرح‌ها که در ایران نیز به دلایل نامعلومی دچار اطاله بیش از حد می‌گردد، نمی‌تواند پاسخ قابل توجه و به موقعی نسبت به موضوع ارائه نماید. به طور مثال، پدیده ظهور ماینرها در ایران و عواقب ناشی از آن، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند معطل اقدام نمایندگان یا قوه قضائیه جهت تعیین تکلیف بماند؛ بلکه باید از دل قوانین موجود راهکار مناسب بیرون کشیده شود و این مهم صرفاً با اعطای نقش به دادرس و ارائه تفسیر توسط وی امکان‌پذیر است؛ زیرا حلقه نهایی مشکلات نوظهور که موجب خلق اختلاف می‌گردد، سیستم قضایی و دادرس است.

۳-۴-۲. نقش اخلاقی - وجدانی دادرس

دادرسی کیفی برخلاف دادرسی مدنی که وظیفه حل اختلافات خصوصی اشخاص جامعه را برعهده دارد (خالقی، ۱۴۰۵: ص ۱۲)، هدف عمده‌تری نیز عهده‌دار است و بایستی حفظ حقوق جمعی اشخاص جامعه را نیز عهده‌دار شود. به‌طوری که قاضی کیفی را مربی اخلاق نیز می‌دانند که در برابر پدیده‌های اجتماعی مذموم و بعضاً جدید جامعه که مقتن بعدها از آن آگاه می‌گردد، واکنش نشان دهد و این وظیفه در مقابل خود مقتن نیز وجود دارد. به‌طوری که اگر قانونی مخالف با اصول حقوق بشری یا قانون اساسی وضع گردد، دادرس بایستی با ابزار تفسیر از کژی‌های آن بکاهد و با چکش عدالت مسیر صحیح را نشان دهد (شجاعی، ۱۳۹۳: ص ۱۹۶). لذا، نقش مهم دادرس کیفی صرفاً با ابزار تفسیر در برابر قوانین و پدیده‌های جزایی نو امکان‌پذیر است و سیر تاریخی به خوبی این کارکرد را نهادینه نموده و رویه با سرعت بیشتری به‌پیش می‌رود.

۳-۴-۳. به‌روزرسانی معنای قوانین

در گذر زمان سیر دسته‌جمعی نوع بشر از دو منظر دچار تغییر و تحول می‌گردد؛ از نظر تغییر در ادبیات و معانی کلمات به‌کار گرفته شده در قوانین که نمونه آن در قانون مربوط به خرابکاری در صنایع مصوب ۱۳۵۳ و معنای «تولید نیرو» در گذر زمان است که پس از ۴ دهه، با بروز مسائل جدید، معنای نیرو دچار تغییر و تحول گردیده و می‌توان آن را بازتولید نمود و از سوی دیگر، حرکت رویه جلوی جامعه موجب بروز پدیده‌های جدید

می‌شود که در زمان تدوین قانون، اساساً یا وجود نداشته‌اند و یا مورد نظر قرار نگرفته‌اند. پدیده قماربازی در مورد قیمت جهانی طلا در سایت‌های شرط‌بندی، نمونه‌ای از این قسم محسوب می‌گردد، هنر دادرس و ابزار وی باید قانون را که همانند خمیری در زیر دستان وی قرار دارد، به‌سوی غایت حقوق جزا حرکت دهد و این مهم صرفاً از دادرس ساخته است (عرفانی، ۱۳۷۳: ص ۵۵)؛ زیرا در قرن حاضر، به صورت بی‌شمار روزانه مسئله جدید ایجاد می‌شود که مقنن بعضاً از بسیاری از آنها هیچ‌گاه اطلاع نمی‌یابد، تا نسبت به آن تعیین تکلیف نماید. لیکن، چون موجب تعدی به حقوق اشخاص می‌شود، لاجرم بر روی میز دادرس می‌نشیند و او باید در جدال بین قانون و حقوق مردم و نیازهای روز جامعه، دست به انتخاب بزند. موارد فوق‌الذکر تنها مهم‌ترین دلایل ضرورت پذیرش نقش دادرس در توصیف پدیده مجرمانه می‌باشند و این مسأله منتهی به بحث فرعی‌تری تحت عنوان تبعات تفسیر دادرس بر فرآیند دادرسی می‌گردد که از مجال پژوهش حاضر خارج است.

۴. نتیجه‌گیری

دستیابی به حکمرانی مطلوب الزامات مختلفی دارد. شاید بتوان گفت که عدالت مهم‌ترین بخش این مسیر است. بدون عدالت قضایی و ایجاد رویه‌هایی که فرایند رسیدن به آن را تسهیل نماید، امکان دستیابی به حکمرانی مطلوب میسر نیست. در این پژوهش تلاش شد تا نقش توصیف پدیده قضایی برای دستیابی به عدالت در نظام حقوقی ایران مورد توجه قرار گیرد. در نظام حقوقی ایران نقش دادرس کیفری امروزه بسیار متحول‌تر نسبت به گذشته ارزیابی می‌گردد. بر این اساس می‌توان گفت، نقش دادرس از نقش منفعل به نقش هدایت‌گر تبدیل شده است. جمهوری اسلامی ایران در این امر مشابه نظام‌های حقوقی آمریکا و اروپا است. در همه این نظام‌های حقوقی، چرخه روشنی برای استمرار ایجاد عدالت طراحی شده است؛ به این صورت که دادرس‌ها و قضات صاحبان کرسی‌های دانشگاهی هستند و با استفاده از آراء قضایی خود سعی در تحول نظام آموزشی دارند و در نهایت این آراء در نظام تقنینی قرار گرفته و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. بر این اساس است که می‌توان گفت، جایگاه مقنن در مقابل دادرس در طول دهه‌های گذشته، از حالت برتری پارلمان نسبت به قاضی به حالت برابری و بعضاً برتری قضات نزدیک گردیده و موتور محرک این چرخش در اضلاع قدرت تأثیرگذاری، به فشارهای ناشی از نیازها و اقتضائات روز جامعه برمی‌گردد، نیازهایی که دادرس روزانه با آنها در جدال است و مقنن در فراغ‌بال خویش به دنبال آن می‌گردد و راهکار رفع این نیازها از مجرای دادرس به مقنن منتقل و برای آن چاره‌اندیشی حقوقی می‌شود. سیر طبیعی جوامع حکایت از ادامه‌دار بودن این چرخه

دارد و می‌طلبد که دادرس با علم به قواعد تفسیر و ابزارهای مورد نیاز آن، چکش خویش را بر سر قوانین فرود آورد و به سمت چشمه جاری نیازهای بشری هدایت نماید. ایجاد این مسیر نویدبخش دستیابی به عدالت در احکام صادره و همچنین ایجاد ساختاری برای رسیدن به حکمرانی مطلوب است.

منابع

- اردبیلی، محمدعلی (۱۳۸۸). حقوق جزای عمومی. انتشارات میزان.
- امیدی، جلیل (۱۳۹۴). تفسیر قوانین در حقوق جزاء. انتشارات پژوهشگاه قوه قضائیه.
- باهری، محمد (۱۳۸۴). نگرشی به حقوق جزای عمومی. انتشارات مجد.
- حاجی ده‌آبادی، احمد (۱۳۹۸). قواعد فقه جزایی (حدود و تعزیرات، قصاص و دیات). قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- خالقی، علی (۱۴۰۵). آیین دادرسی کیفری. تهران: شهر دانش.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲). تمایز بنیادین حقوق کیفری و مدنی. تهران: انتشارات شهر دانش.
- رحیمی، حبیب‌الله (۱۳۹۱). مسئولیت مدنی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- رستمی، هادی؛ آقایی‌نیا، حسین (۱۳۹۹). جرایم علیه اموال و مالکیت. تهران: نشر میزان.
- شجاعی، علی (۱۳۹۳). تفسیر قوانین جنایی. تهران: انتشارات دادگستر.
- عرفانی، محمود (۱۳۷۳). حقوق تطبیقی و نظام‌های حقوقی بین‌المللی معاصر. تهران: انتشارات مجد، چاپ چهارم.
- علی‌آبادی، عبدالحسین (۱۳۷۵). موازین قضایی. تهران: انتشارات سهامی.
- علی‌آبادی، عبدالحسین (۱۳۷۶). حقوق جنایی. تهران: انتشارات فردوسی.
- قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل (۱۳۸۳). بایسته‌های حقوق اساسی. تهران: میزان.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). مبانی حقوق عمومی. تهران: دادگستر.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۸). بایسته‌های حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات میزان.
- محسنی، مرتضی (۱۳۹۶). کلیات پدیده جنایی. تهران: انتشارات گنج دانش.
- محمدی، ابوالحسن (۱۳۸۸). اصول استنباط احکام اسلامی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۹۹). حقوق جزای عمومی. تهران: نشر دادگستر.
- میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۹۲). حقوق جزای اختصاصی. تهران: نشر میزان.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۴). جستاری از نظام‌های سیاست جنایی. تهران: انتشارات میزان.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۸). نظام‌های بزرگ سیاست جنایی. تهران: انتشارات میزان.
- نوریها، رضا (۱۳۹۲). زمینه حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات کتابخانه دانش.
- هاشمی، محمد (۱۳۸۹). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات میزان.